مبارزه با عقايد اهل سنت

 در پوشش مبارزه با وهابيت

**تهیه کننده:**

**بخش تالیف و ترجمه سایت عقیده**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | مبارزه با عقايد اهل سنت در پوشش مبارزه با وهابيت |
| **نویسنده:**  | بخش تالیف و ترجمه سایت عقیده |
| **موضوع:** | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  | کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمد الله تبارك وتعالى ونصلي ونسلم على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه ومن دعا بدعوته وجاهد في سبيل شريعته إلى يوم الدين.

اميدواريم در سايه‌ی لطف و عنايت حق ‏تعالی از هرگونه انحراف و شر و بدی در امان باشی. پرسيده بودی «وهابيت چيست؟ و چرا به بعضی‏ها وهابی می‏گويند؟».

 اکنون بطور مختصر به سوال جناب عالی پاسخ می‏دهیم. به امید اینکه این مقاله برای شما و دیگر صاحبان عقل و اندیشه مفید واقع شود.

 نخست لازم است متوجه باشی که ما مسلمانان اهل سنت و جماعت در احکام و مسایل فقهی از یکی از چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و یا حنبلی پیروی می‏نماییم و اساساً مذهب پنجمی بنام وهابیت([[1]](#footnote-1)) یا هر اسم دیگری وجود ندارد. شاید سوال شود: پس چگونه چنین نامی بر سر زبان‌ها افتاده است؟ برای پاسخ به این سوال که در واقع پاسخ به سوال اصلی شماست, به مقدمه‏ای کوتاه نیاز داریم و آن این است که: در میان مذاهب اربعه‌ی اهل سنت، مذهب حنبلی برخوردی صریح‏تر و شفاف‏تر از دیگر مذاهب نسبت به خرافات دارد. از سویی در زمان محمد بن عبدالوهاب/ بیشتر مردم از مسیر صحیح عقیده‌ی توحیدی فاصله گرفته بودند و در وادی خرافات گام برمی‏داشتند. از دیگر سو ایشان که از دانشمندان اهل سنت و جماعت و پیرو مذهب حنبلی بود بسیار صریح با خرافات و انحرافات مقابله نمود. دشمنان دین به پیروی از سیاست شوم خود: (فَرِّقْ تَسُدْ: تفرقه بینداز و سروری کن) **برای ایجاد تفرقه‌ی بیشتر بین مسلمین اقدامات محمد بن عبدالوهاب را مذهبی تازه ‏نامیدند و مسلمانان ناآگاه نیز به پیروی آن‌ها از ظهور مذهبی نو سخن گفتند که البته این نامگذاری اصولاً درست نیست زیرا:**

**اولاً:** ایجاد مذهبی تازه بیش از پیش بین مسلمانان فاصله می‏اندازد و تفرقه‌ی موجود را زیادتر می‏کند. در حالی که مسلمین موظف هستند برای هموار نمودن وحدت و رسیدن بدان از ایجاد مذاهبی دیگر دل سوزانه و با جدیت جلوگیری نمایند، به همین دلیل واضح است تبلیغ برای مذهبی تازه با اصل «ایجاد وحدت» که تکلیف دینی است منافات دارد.

**ثانیاً:** بر فرض صحیح ‏بودن این نام‌گذاری بدلیل اینکه عبدالوهاب -پدر محمد- صوفی بود و با آرا و نظریات فرزندش مخالفت می‏نمود. لذا وهابی (منسوب به عبدالوهاب) برای مخالفان ‏محمد بن عبدالوهاب نامی بامسمی خواهد بود، نه برای ‏محمد بن عبدالوهاب.

**ثالثاً:** نه شیخ ‏محمد و نه پیروانش هیچ کدام ادعای بوجود آوردن مذهبی نو را نداشته‏اند.

**رابعاً‌:** چون واژه‌ی «مذهب» برای آراء فقهی تدوین شده‌ی یک مجتهد بکار برده می‏شود و اما عمده مسایلی که محمد بن عبدالوهاب از آن‌ها صحبت نموده جزو مسایل اعتقادی هستند نه احکام، با این وجود بکار بردن واژه‌ی مذهب برای آراء ‏محمد بن عبدالوهاب اشتباه است.

**خامساً:** مهم‌تر اینکه اصل مسایلی که شیخ ‏محمد تبیین و یا تشریح نموده است تازه و نوپیدا نبوده‏اند. بعبارت دیگر آن نظریاتی که امروزه تحت نام وهابیت تازه جلوه داده می‏شود چیزی تازه نیست زیرا همان مسایل و نظریات در قرآن بطور واضح و شفاف آمده است و نیز **در احادیث پیامبر**ج **و دیگر کتب معتبر اهل سنت و جماعت موجود می‏باشد که در ذیل به نمونه‏هایی اشاره می‏نماییم** تا «سیه ‏روی شود هرکه در او غش باشد».

1. **اگر اعتقاد به شرک‌بودن استغاثه - طلب فریاد رسی- از غیر خدا «نشانه‌ی وهابی ‏بودن باشد» باید پذیرفت که پیامبر**ج**، خلفای راشدین، ائمه‌ی اربعه و علمای اسلام و ... همه‌ی آن‌ها و پیروان شان وهابی هستند. زیرا:**

**الف)** خداوند متعال می‏فرماید: ﴿إِذۡ تَسۡتَغِيثُونَ رَبَّكُمۡ فَٱسۡتَجَابَ لَكُمۡ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلۡفٖ مِّنَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ مُرۡدِفِينَ٩﴾ [الأنفال: 9] «هنگامیکه (شما مسلمین) پروردگارتان را به فریادرسی خواستید پس برای شما استجابت نمود». و باز خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ عِبَادٌ أَمۡثَالُكُمۡ﴾ [الأعراف: 194] «کسانی را که به غیر از خدا می‏خوانید بندگانی مثل خودتان هستند».

یعنی: همچنانکه شما مخلوق و نیازمند هستید و قادر نیستید به فریاد کسی برسید، آن‌ها - بندگانی را که از ماورای عالم به شهادت می‏خوانید- نیز نمی‏توانند به فریاد شما برسند. زیرا تمامی بندگان خدا خودشان سراپا نیازمند هستند. حال هر چند بسیار صالح و پاک هم باشند هرگز قادر به نصرت و یاری‏ دادن دیگران نیستند. چنانکه خداوند یگانه و بی‏شریک می‏فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ تَدۡعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَسۡتَطِيعُونَ نَصۡرَكُمۡ﴾ [الأعراف: 197]

«کسانی که بغیر از خدا می‏خوانید توانایی یاری‏ دادن شما را ندارند».

اساساً بندگان صالحی که از این دنیا رفته‏اند و یا اینکه زنده‏اند ولی با ما فاصله‌ی مکانی زیادی دارند، از احوال ما بی‏خبر هستند. بفرض هم که مطلع باشند نمی‏توانند دعای ما را استجابت کنند.

چنانکه در قرآن کریم می‏خوانیم:

﴿إِن تَدۡعُوهُمۡ لَا يَسۡمَعُواْ دُعَآءَكُمۡ وَلَوۡ سَمِعُواْ مَا ٱسۡتَجَابُواْ لَكُمۡ﴾ [فاطر: 14] «اگر آن‌ها (غیرخدا) را بخوانید دعای شما را نمی‏شنوند. اگر (بفرض محال) هم بشنوند نمی‏توانند دعای شما را استجابت کنند».

بعلاوه تنها کسی می‌تواند به فریاد آدمیان برسد که قدرت خلق و آفرینش داشته باشد، چون خداوند می‏فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ٢٠﴾ [النحل: 20] «وکسانی را که غیر از خدا می‏خوانند چیزی را خلق نکرده‏اند آن‌ها خودشان هم مخلوق(نیازمند) هستند».

شگفتا! که کسانی «من دون الله» را به «بت‌های چوبی و سنگی» معنی می‏کنند، آنگاه گستاخانه رای می‌دهند که خواندن صالحان و نیکوکاران عین توحید است در حالیکه واضح و آشکار است که «من دون الله» یعنی هرکسی و هر چیزی غیر از خداوند قادر متعال.

**ب)** انسس که 9 سال در خدمت پیامبر ج بوده است نقل می‌کند که: هرگاه پیامبر ج با سختی و ناراحتی مواجه می‏شد می‏فرمود: چنانکه امام ترمذی روایت کرده است:

عن أنسس عن النبي ج: «إنه كان إذا كربه أمر، قال: يا حي يا قيوم برحمتك أستغيث». «ای زنده‌ی پاینده‌ با رحمت خودت بفریادم برس!»([[2]](#footnote-2)).

پس پیرو راستین پیامبر ج کسی است که مانند رسول‏الله ج دعا کند و فقط خدا را فریادرس بداند و بس.

ج) امام علیس به پیروی از پیامبر ج چنین دعا کرده است:

« ... فيا غاية الطالبين وأمان الخائفين وعماد الملهوفين وغياث المستغيثين وجار المستجيرين وكاشف ضُر المكروبين ...» «ای منتهی آرزوی خواستاران و امان‏بخش ترسناگان و تکیه‏گاه دلسوخت‌گان و فریادرس فریاد طلبان و پناه پناهجویان و برطرف‏کننده‌ی گرفتاری گرفتاران»([[3]](#footnote-3)).

**د)** زین‏ العابدین یکی از نوادگان امام علی در دعای خود می‏فرماید: « ... فلا أدعو سواك ولا أرجو غيرك … » «جز تو را نمی‏خوانم و بجز تو امید ندارم»([[4]](#footnote-4)).

لازم به ذکر است که آقای محمد علی سادات دعای مذکور را عالماً وعامداً غلط ترجمه نموده است. او عبارت «فلا أدعو سواك» را به «تو را می‏خواهم» معنی کرده است. شاید از ترس اینکه مبادا افکار وهابیت به ذهن دانش‏آموزان راه یابد؟ «چنین خدمتی؟!» انجام داده است. (به کتاب بینش اسلامی سال اول دبیرستان صفحه‌ی آخر چاپ 1361 مراجعه کنید).

سجاد یکی دیگر از نوادگان امام علی همچنین (در دعای 28، صحیفه‌ی سجادیه) می‏فرماید: «ورأيت أن طلب المحتاج إلى المحتاج سفه عن رأيه وضلة عن عقله» «دانستم که خواستن نیازمند از نیازمند از سبکی اندیشه و گمراهی خود اوست».هـ) غزالی÷ در ضمن قصیده‌ی منفرجه‌ی خود می‏فرماید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من للملهوف سواك يغث |  | أو للمضطر سواك نجي |

«جز تو کیست فریادرس دلسوختگان یا کیست جز تو نجات‏ دهنده‌ی درماندگان».

1. **وقتی کسی معتقد باشد قراردادن واسطه‌ای مرده، بین خود و خدا باطل است، بهمین دلیل او را وهابی بنامند باید قبول نمود که همه‌ی مسلمانان پیرو قرآن و سنت صحیح وهابی باشند. زیرا خدای متعال می‏فرماید:**

﴿فَٱسۡتَقِيمُوٓاْ إِلَيۡهِ وَٱسۡتَغۡفِرُوهُۗ وَوَيۡلٞ لِّلۡمُشۡرِكِينَ٦﴾ [فصلت: 6] «به سوی خدا مستقیماً روی آورید و از او آمرزش بخواهید و هلاکت بر مشرکان باد».

علامه زمخشری صاحب تفسیر کشاف با توجه به عبارت ﴿فَٱسۡتَقِيمُوٓاْ إِلَيۡهِ﴾ و تفاوت آن با عبارت «فَاسْتَقِيْمُوا لَهُ» در تفسیر آیه‌ی مذکور می‏فرماید: «فاستووا إليه بالتوحيد وإخلاص العبادة وغير ذاهبين يميناً ولا شمالاً ولا ملتفتين إلى ما يسول لكم الشيطان من إتخاذ الأولياء والشفعاء وتوبوا إليه مما سبق لكم من الشرك»([[5]](#footnote-5)). «با توحید و اخلاص در بندگی مستقیماً به سوی خدا روی آورید و به راست و چپ نروید و به فریب‏های شیطان توجه نکنید که شما را به دست گرفتن -متوسل‌شدن- اولیاء و شفیعان تشویق می‎کند و از شرک گذشته‌ی خود به سوی خدا توبه کنید».

لابد علامه زمخشری را نیز باید وهابی شمرد(؟!!) که چنین درک و فهمی خالص، پاک و کاملاً توحیدی از آیه‌ی مذکور پیدا نموده است.

**اگر گفته شود ما خود را لایق نمی‏دانیم که مستقیماً با خدا حاجت خود را در میان بگذاریم بهمین دلیل به پاکان و صالحان متوسل می‏شویم همچنان که اگر کسی بخواهد شرح حال خود را به سمع پادشاه برساند باید از مقربان وی مدد جوید. در پاسخ می‏گوییم:**

**اولاً:** ما مسلمانان برای مسایل اعتقادی خود حتماً باید از قرآن و سنت صحیح پیامبر ج دلیل داشته باشیم، لذا می‏گوییم ادعای فوق با نص قرآن مخالفت دارد، از آن جهت که - از جمله- می‏فرماید:

﴿فَٱسۡتَقِيمُوٓاْ إِلَيۡهِ وَٱسۡتَغۡفِرُوهُ....﴾.

بعلاوه ما موظف هستیم برای پاکان و نیکان در گذشته از خدا مغفرت بطلبیم نه اینکه از آنان چیزی بخواهیم و یا ایشان را واسطه قرار دهیم. چنانکه در آیه 10 سوره‌ی حشر می‏خوانیم:

﴿... رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [الحشر: 10]

«پروردگارا، ما و برادران ایمانی ما که در ایمانداری سبقت برده‏اند (قبل از ما بوده‏اند) را مورد مغفرت خود قرار بده...». بسیاری از مردم برخلاف این آیه از بزرگواران و صالحان مدد و فریادرسی می‏طلبند و به ایشان متوسل می‏شوند در حالیکه بر طبق دلایل قرآن ما باید نخست برای خود، سپس برای آن‌ها طلب آمرزش گناهان شان را از خداوند بخواهیم.

**ثانیاً:** از چنین اشخاصی می‏پرسیم «چگونه شما خود را لایق نمی‏دانید چیزی جزئی را بدون واسطه از خدا بخواهید ولی در نماز (در حضور خدا) مستقیماً و بدون واسطه بزرگ‌ترین نعمت (یعنی: هدایت در مسیر انبیا و صدیقین و شهدا و صالحان قرار گرفتن را می‎خواهید، مگر نه اینکه همین بدون واسطه و رو در رو با خدا سخن ‏گفتن (بیان و درخواست ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ٥ ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ٦﴾ [الفاتحة: 5-6] خود قوی‌ترین دلیل برای نفی توسل نادرست است؟

**ثالثاً:** خدا را به پادشاه تشبیه‏ نمودن غلط و بلکه شرک و کفر محض است. بسیار مایه‌ی تاسف و تعجب است جاهلانی که به خود اجازه داده و جرات می‏کنند خدای بی‌نهایت بزرگ، مقتدر، سمیع، بصیر، بخشنده، مهربان و بی‏نیاز را به انسان نادان و سراپا نیازمند و بی‏نهایت حقیر و ناتوان تشبیه نمایند؟! این‌ها توجه ندارند که خداوند متعال از اینگونه مثال‏ زدن‌های نادرست نهی فرموده است، چنانکه در قرآن کریم می‏خوانیم:

﴿فَلَا تَضۡرِبُواْ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡثَالَۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ٧٤﴾ [النحل: 74] «برای خدا مثال‌های بشری نزنید که خدا می‌داند و شما نمی‏دانید».

**رابعاً:** در کتب احادیث و تاریخ اسلام آمده است که عمرس به هنگام خشک‌سالی در اقامه‌ی صلاة الاستسقاء -نماز باران- به عباسس عموی پیامبر ج متوسل شد. حال می‏پرسیم: چرا عمر س به پیامبر ج و دیگر انبیا و یا به ابوبکر صدیق (که به دلیل فرموده‌ی رسول الله بعد از انبیا از همه‌ی انسان‌ها افضل‌تر است) متوسل نشد؟ نحوه‌ی عمل عمرس نیز دلیل قاطعی است که توسل به انسان صالح زنده صحیح است و به انسان صالح مرده صحیح نیست و این عمل شرک مطلق است.

بدون تردید اگر عمرس امروز زنده بود و به پیامبر ج متوسل نمی‏شد و به شخص صالح زنده‏ای توسل می‏جست فریاد جاهلان بلند می‏شد که عمر هم وهابی است و یا اگر امروز امام عمرس زنده بود و درختی را که پیامبر ج در بيعة ‏الرضوان بدان تکیه داده بود از بیخ و بن می‏کند و می‏سوزانید فتوای قتل او را صادر می‏نمودند، وای به روزی که دین به دست جاهلان و عالم نمایان بیافتد...!

1. **اگر اعتقاد به «عدم وصول ثواب قرائت قرآن به اموات دلیل وهابی ‏بودن باشد باید گفت امام شافعی**/ و جمهور علمای شافعیه وهابی بوده و هستند(**[[6]](#footnote-6)**). چرا که امام نووی/ که یکی از علمای بزرگ شافعیه است می‏فرماید:

«وأما قراءة القرآن وجعل ثوابها للميت والصلاة عنه ونحوهما، فمذهب الشافعي والجمهور أنها لا تلحق الميت…». «و اما درباره‌ی قرائت قرآن و قراردادن ثواب آن برای مرده و نیز اقامه‌ی نماز بجای او و یا امثال آن، امام شافعی و جمهور علمای شافعیه بر این عقیده‏اند که آن ثواب به میت نخواهد رسید»([[7]](#footnote-7)).

همچنین امام نووی در کتاب «الأذکار» صفحه‌ی 142 می‏فرماید: «واختلف العلماء في وصول ثواب قراءة القرآن فالمشهور من مذهب الشافعي وجماعة أنه لا يصل».

امام نووی/ دلیل امام شافعی/ را چنین بیان کرده است: «دليل الشافعي: ﴿وَأَن لَّيۡسَ لِلۡإِنسَٰنِ إِلَّا مَا سَعَىٰ٣٩﴾ [النجم: 39] وقول النبي ج: إذا مات ابن آدم انقطع علمه إلا من ثلاث، صدقة جارية أو علم ينتفع به أو ولد صالح يدعو له». «دلیل امام شافعی برای عدم وصول ثواب نماز و قرائت قرآن به مرده این آیه است که: برای انسان جز آنچه خودش تلاش نموده است چیزی برایش نفع ندارد... و نیز فرموده‌ی پیامبر ج: هرگاه انسان بمیرد اعمال او قطع می‏شود (خیر و ثوابی به او نمی‏رسد) مگر از سه طریق:

1. صدقه‌ی جاریه -کار خیری که بعد از شخص انجام‏دهنده آن کار ادامه داشته باشد مانند: ساختن پل، مدرسه، مسجد، بیمارستان و...
2. علم نافع - مانند تعلیم قرآن و حدیث و تألیف کتاب‌های دینی و...
3. فرزند صالحی که برای او دعای خیر کند([[8]](#footnote-8)).
4. **اگر کسی معتقد باشد ساختن گنبد و بارگاه روی قبور حرام است و بهمین دلیل او را وهابی بدانند باید اذعان داشت که پیامبر** ج **امام بخاری، مسلم، نووی و پیروان‌شان وهابی باشند زیرا در صحیح مسلم آمده است:**

«عن جابرس قال: نهى رسول الله ج أن يجصص القبر وأن يقعد عليه وأن يبنى عليه». «از جابرس نقل شده که گفت: رسول خدا ج از گچ‌کاری و سنگ‌کاری قبر و نشستن بر آن-یعنی در کنار قبر نشستن و با مرده‌ای که در آن قرار دارد سخن گفته شود- و ساختن بنا و عمارت بر آن نهی فرموده است»([[9]](#footnote-9)).

**به علاوه باید شیخ طوسی و شیخ حرعاملی از مجتهدان شیعه را نیز وهابی نامید، چرا که:**

در کتاب تهذیب شیخ طوسی (از کتب اربعه‌ی شیعه) و نیز در کتاب وسایل الشیعه تألیف شیخ حرعاملی باب 44 از ابواب دفن در روایت موثق از موسی بن جعفر آمده که: «سألت أبا الحسن موسى عن البناء على القبر والجلوس عليه هل يصلح؟ قال: لا يصلح البناء عليه ولا الجلوس ولا تجصيصه ولا تطبينه». «برادر موسی بن جعفر از بنای قبور و نشستن بر روی آن پرسید که آیا اینکار صحیح است؟ او فرمود: خیر ساختمان سازی و گنبد درست کردن بر قبر و نشستن روی آن -یعنی در کنار قبر نشستن و با مرده‌ای که در آن قرار دارد سخن گفته شود- و گچ کاری و سنگ‌کاری و گل‌کاری آن صحیح نیست».

باز در کتاب تهذیب و وسایل الشیعه بنقل از جراح مداینی آمده که جعفر صادق فرمود: «لا تبنوا على القبور ولا تصوروا سقوف البيوت فإن رسول الله ج كره ذلك». «بر قبرها بنا نسازید و سقف خانه‏ها را پر از تصویر نکنید که رسول خدا ج اینکار را ناپسند شمرده است».

همچنین در مآخذ فوق و نیز در کتاب «من لا يحضره الفقيه» (از کتب اربعه‌ی شیعه) باب مناهی پیامبر ج به نقل از یونس بن ظبیان آماده که جعفر صادق فرمود: «نهي رسول الله ج أن يصلي على قبر أو يقعد عليه أو يبني عليه» «رسول الله ج نهی فرمود از این که بر قبری نماز گزارند یا برآن بنشینند و یا برآن بنا سازند».

1. **اگر اعتقاد به حرام‏بودن دست‏زدن و چسبیدن و بوسیدن قبر و ضریح و... دلیل وهابی‌بودن باشد باید ابن حجر هیثمی**/ **از علمای برجسته‌ی اهل سنت و شافعی ‏مذهب و نیز امام محمد غزالی**س **و پیروان‌شان وهابی باشند، چرا که:**

**الف)** ابن حجر هیثمی/ فرموده است:

«التزام القبر أو ما عليه من نحو تابوت ولو قبرهج بنحو يده وتقبيله بدعة مكروهة قبيحة». «چسبیدن به قبر و یا آنچه روی آن است از قبیل تابوت و ضریح و ... اگرچه قبر پیامبر ج هم باشد و نیز دست‏زدن و بوسیدن آن بدعت مکروه و قبیحی است».

**ب)** امام محمد غزالی/ در إحیاء علوم‏الدین جلد 4 ص 491 فرموده است:

«والمستحب في زيارة القبور أن يقف مستدبر القبلة مستقبلاً بوجه الميت وأن يسلم ولا يمسح القبر ولا يمسه ولا يقبله فإن ذلك من عادة النصارى». «مستحب است در زیارت قبور پشت به قبله روبروی میت ایستادن و سلام‏کردن، ولی نباید به قبر دست زد و یا دست کشید و نیز نباید آنرا بوسید و یا دور آن طواف کرد زیرا این اعمال از آداب و عادات مسیحی‏ها است».

یا للعجبا! 900 سال قبل بنا به فرموده‌ی امام محمد غزالی/ دست‏زدن و بوسیدن قبر و ضریح و ... از عادات و رسوم مسیحی‏ها بوده ولی امروزه انجام ‏ندادن عادات و آداب مسیحی‌ها نشانه‌ی وهابی‌بودن است! و انجام ‏دادن آداب مسیحیت جزو اصول اسلامی شده است.

راستی اگر امام غزالی و ابن حجر هیثمی امروز زنده بودند و چنین فتوایی صادر می‏کردند، جهال و عالم نمایان چه بر سرشان می‏آوردند؟

بعضی، از جمله ابوالقاسم -شارح تحفه‌ی شیخ ابن حجر- سخن ابن حجر را برخلاف رای او و بدون دلیل تاویل و توجیه می‌کند، آنگاه که می‏گوید: بوسیدن قبر پیامبر به خاطر تبرک اشکالی ندارد. البته ایشان توجه ندارند که:

**اولاً:** فرموده‌ی ابن‏حجر صریح و روشن است و جای هیچگونه توجیهی باقی نگذاشته است.

**ثانیاً:** وقتی پیامبر ج از بنای روی قبور نهی فرموده و بنای آن حرام است پس بطریق اولی احترام و بزرگداشت آن عمل حرام هم، حرام خواهد بود.

و اما خنده‏دار است وقتی از متحجرین می‏شنویم که می‏گویند عجیب است این وهابی‌ها چگونه توانسته‏اند کتاب ابن‏حجر و امام غزالی را دستکاری کنند!!([[10]](#footnote-10)).

1. **اگر اعتقاد به تخریب گنبد و بارگاه و بناهای روی قبور دلیل وهابی‏بودن باشد، باید پیامبر** ج**، امام علی**س**، ابوالهیاج اسدی و ائمه‌ی زمان امام شافعی، خود امام شافعی، امام بخاری، امام مسلم، امام نووی، ابن حجر هیثمی و پیروان شان همگی وهابی باشند، زیرا:**

**الف)** در صحیح مسلم آمده است:

«عن أبي الهياج الأسدي قال: قال لي علي بن أبي طالب: ألا أبعثك على ما بعثني عليه رسول الله ج أن لا تدع تمثالاً إلا طمسته ولا قبراً مشرفاً إلا سويته». «از ابوالهیاج اسدی روایت شده که گفت: علی بن ابی‏ طالب به من گفت تو را انتخاب می‏کنم بر آنچه رسول الله ج من را بر آن انتخاب کرد وآن این است که هیچ عکس و تصویر و مجسمه‏ای را فرونگذاری جز آنکه آن را پاک نمایی و از بین ببری و هیچ قبری را فرونگذاری جز آنکه آن را تخت نمایی».

ب) در کتاب وسایل الشیعه چاپ سنگی جلد اول ص/ 209 از کلینی بدین صورت نقل شده است: «عن أبي عبدالله قال: قال الإمام عليس بعثني رسول الله ج إلى المدينة في هدم القبور وكسر الصور». «جعفر صادق گفت: امام علی فرمود، رسول خدا ج من را جهت تخریب (بنا و گنبد) روی قبور و شکستن تصاویر و مجسمه‏ها به سوی مدینه مامور و رهسپار کرد».

ج) همچنین امام نووی در شرح مسلم (ج4، ص/301 الی 304 ارشاد الساری) آورده است: «قال الشافعي في الأم: ورأيت الأئمة بمكة يأمرون بهدم ما يبنى ويؤيد الهدم قولهج«ولا قبراً مشرفاً إلا سويته...»» «امام نووی می‏فرماید: امام شافعی در کتاب الام فرموده است: در مکه مشاهده نمودم که ائمه دستور دادند بنای روی قبور را ویران نمایند و این عمل را فرموده‌ی رسول الله ج که فرموده: «ولا قبراً مشرفاً إلا سويته» تایید می‏کند.

دقت کنید عبارت - ويؤيد الهدم ...- سخن و رای امام نووی/ است. یعنی آن بزرگوار نیز وهابی بوده است؟!!)

**د)** و اما ببینیم ابن حجر هیثمی/ در این باره چه می‏فرمایند؟

ایشان که بعد از امام شافعی/ و امام نووی/ یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌ها در مذهب شافعی می‌باشند و رای و فتوایش برای پیروان مذهب شافعی حجت قاطع است می‏فرماید:

«... ويجب المبادرة لهدمها وهدم القباب التي على القبور إذ هي أضر من مسجد الضرار لأنها أسست على معصية رسول الله ج لأنه نهى عن ذلك وأمر ج بهدم القبور المشرفة وتجب إزالة كل قنديل أو سراج على القبر...». «اقدام برای نابودی و تخریب قبر‏ها و گنبد و بارگاه‏ها که روی قبرها است واجب می‏باشد چون ضررش از مسجد ضرار- مسجد منافقان زمان پیامبر بود که به دستور الله تعالی و توسط پیامبر تخریب شد- بیشتر است، برای اینکه بنای آن‌ها در واقع نافرمانی از رسول الله ج می‏باشد. آن حضرت از ساختن بنا روی قبور نهی فرموده و به تخریب و نابودی آن‌ها دستور داده است، پس از بین ‏بردن همه‌ی چراغ‌ها و تزیینات و گنبدها و... بر روی قبور نیز واجب است([[11]](#footnote-11)).

ملاحظه می‏فرمایید آراء و نظریاتی که امروزه بنام وهابیت مورد سوء ظن و لعن قرار گرفته - وتبدیل به حربه و وسیله‏ای شده برای ترور شخصیت‌ها وترویج و ادامه‌ی بدعت‌گذاری- عیناً در کتب معتبر اهل سنت و شیعه نیز موجود و مورد تایید می‏باشد. پس بدون شک اگر کسی از عقل و انصاف و تقوی بهره‏مند باشد و رساله‌ی حاضر را مطالعه کند و درباره‌ی موارد مستندی که بعنوان نمونه ذکر شده - هرچند که دلایل در این ‏باره در قرآن و سنت صحیح رسول‏الله ج خیلی زیاد است- اطلاع حاصل نماید به آسانی تصدیق می‌کند که وهابیت اسمی بی‏مسمی، نا مفهوم و بدون مصداق است.

و اما تهمت چرا؟ واضح و مبرهن است که شیعه بهیچ وجه، ما مسلمانان اهل سنت را قبول ندارند. روشن‌ترین و محکم‏ترین دلیلش آن همه ظلم و ستمی است که با قلم و بیان و عمل نسبت به ما اعمال می‌کنند و البته به خوبی می‌دانیم که سخن از برابری در حقوق و شعار و وحدت‌شان - كلمة الحق ويراد بها الباطل است (کلمه‌ای حق است که اراده باطلی از آن می‌خواهد- تقیه و دروغی بیش نیست و این ظلم و دروغ که برای اهل سنت ایران ملموس است بحمد الله برای دنیای اهل سنت و جماعت نیز به خوبی روشن گردیده است و در این راستا باید به این نکته اشاره کرد که عده‏ای از دوستان جاهل اهل سنت‌مان نیز تحت تاثیر تبلیغات شیعه قرار گرفته‏اند و مثل شیعیان به شدت از اهل توحید بدگویی می‏کنند.

اصل مطلب این است که شیعیان چون مذهب ما را باطل می‏دانند لذا از طرفی با تمام امکانات تبلیغی عملاً مشغول اجرای سیاست شوم سنی‏زدایی و شیعی‏گرایی هستند و از طرفی برای جلوگیری از هرگونه عکس‏ العملی از سوی علمای اهل سنت و نیز به سکوت وادار نمودن آن‌ها بجای اقامه‌ی حجت و ارائه‌ی دلیل و برهان ناچار به تهدید و تهمت و حبس و تهذیب و ... اقدام می‏کنند. که از جمله اقدامات وحشیانه و ددمنشانه‌یشان دو مورد زیر است:

1. از وحدت دم می‏زنند و دایم علمای مخلص و صادق و شجاع اهل سنت و جماعت را متهم به تفرقه‏اندازی می‏کنند.
2. با چماق و برچسب وهابیت به ترور دانشمندان و آگاهان مبارز و نستوه سنی اقدام می‏نمایند.

اما آیا آن‌ها حاضرند جهت اثبات ادعای‌شان با علمای اهل سنت در یک بحث رو در رو و علنی با حضور نمایندگان و علمای واقعی جهان اسلام شرکت کنند؟ البته که چنین کاری هرگز روی نخواهد داد، زیرا الخائن خائف (خیانتکار همیشه ترسو است).

والسلام علی عبادالله الصالحین

1. - البته اين نامگذاري و كاربرد كلمه‌ي وهابيت توسط انگليس رواج پيدا كرد و قضيه اين بود كه:

وقتي كه دعوت محمد بن ‏عبدالوهاب براي يكتاپرستي در عبادت و پرستش خداوند شروع شد و دوباره زمينه‏هاي توحيد الوهيت در ميان مردم شروع به رشد كرد، در آن زمان هندوستان مستعمره‌ي انگليس بود و در نهايت خرافه‏پرستي و شرك به سر مي‏برد. حاجياني كه از هندوستان براي انجام مناسك حج به عربستان مي‏آمدند كم‏كم در آنجا با اين افكار و عقايد صحيح اسلامي آشنا شدند و دوباره در صدد تصحيح عقايد و باورهاي خود به خدا و قرآن بر‏آمدند، به همين خاطر آن‌ها نيز با برگشتن به كشورشان شروع به ترويج اين دعوت توحيدي در ميان مردم كردند و انگليس از اين نظر احساس خطر مي‏كرد زيرا مي‏دانست كه اين دعوت يك بيداري اسلامي قوي، پابرجا و رستگار است. به همين دليل در صدد چاره‏جويي برآمد و مثل هميشه خواست از دسيسه‏هاي مكارانه‌ي انگليسي استفاده كند و برچسبي بر اين دعوت بزند، به همين خاطر شايع كرد كه اين دعوت، دعوتي اسلامي و الهي نيست، بلكه دعوتي وهابيست و آن را منتسب به اسم پدر محمد كه عبدالوهاب بود، كرد كه در اصل بايد دعوت را به اسم صاحب دعوت مي‏كرد و صاحب اين دعوت هم محمد بود نه عبدالوهاب پدرش، ولي انگليس مي‏دانست اگر بگويد اين يك دعوت محمدي است در ذهن مردم نمي‏تواند ايجاد شبه كند، پس شايع كرد كه اين دعوت، دعوتي وهابيست و آن را منتسب به اسم پدر محمد، كه عبدالوهاب است، كرد. [↑](#footnote-ref-1)
2. - قال الحاكم: هذا حديت صحيح الإسناد، رواه الترمذي. [↑](#footnote-ref-2)
3. - صحيفه علويه، ص/636، قابل ذكر است كه مرجع مذكور پر از دعاهاي خالص توحيدي مي‏باشد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - به صحيفه سجاديه دعاي 15 نگاه كنيد. [↑](#footnote-ref-4)
5. - الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، جار الله زمخشري ج4، ص 186. [↑](#footnote-ref-5)
6. - يعني: علما در مورد رسيدن ثواب قرائت قرآن به مرده اختلاف دارند، ولي قول راجح و مشهور مذهب امام شافعي و پيروان او و جمعي از علما اين است كه ثواب قرائت قرآن به مرده نمي‏رسد. [↑](#footnote-ref-6)
7. - شرح مسلم، جلد 11، ص 85 در حاشيه إرشاد الساري و ج7، ص 90/91 و جلد 1 ص 90/119 و 120. [↑](#footnote-ref-7)
8. - إرشاد الساري، ج1، ص 90 و 119 و 120. [↑](#footnote-ref-8)
9. - رياض الصالحين، تاليف امام نووي، ص 490. [↑](#footnote-ref-9)
10. - ولي بايد گفت تحريف‏كنندگان اصلي آناني هستند كه بدون دليل اقوال امامان شان را بر طبق اميال و هوا و هوس شان تاويل و تحريف مي‏كنند و معناي آن را وارونه و برعكس به مردم مي‏گويند. [↑](#footnote-ref-10)
11. - الزواجر عن اقتراف الكبائر، تأليف ابن حجر، ج1، ص/ 121. [↑](#footnote-ref-11)